

مطالعه تطبیقی مفهوم دولت در گفتمان‌های سیاسی مدرن و پست مدرن

رسول افزلی*

دانشیار گروه جغرافیای سیاسی دانشکده جغرافیای دانشگاه تهران

صنعان مرادی

دانش آموخته ارشد گروه جغرافیای سیاسی دانشکده جغرافیای دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۱۷ تاریخ تصویب: ۹۱/۴/۵)

چکیده:

در چند دهه اخیر، در نتیجه دگرگونی‌های نظری و عملی، مطالعات دولت به استفاده از روش‌ها و رهیافت‌های فرائیبات‌گرا متمایل شده است. از جدیدترین رهیافت‌های فرائیبات‌گرا روش تحلیل گفتمانی است. براساس این روش، پدیده‌های اجتماعی در زمان و مکان، واقعیت یکسانی را از خود بروز نمی‌دهند، بلکه در گفتمان‌های گوناگون تفاسیر متفاوتی می‌یابند. براین اساس، این پژوهش با در نظر گرفتن فرایندهای مدرنیته و پست‌مدرنیسم به عنوان گفتمان‌های سیاسی متفاوت، سعی در مطالعه تطبیقی مفهوم دولت و عناصر تشکیل دهنده آن شامل سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت در درون هر یک از این گفتمان‌ها دارد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که، دولت خصالتی گفتمانی دارد. دولت خصوصیتی دائم و غیرقابل تغییر نداشته، در گفتمان‌های گوناگون به شکل‌های گوناگون تفسیر می‌شود. به این ترتیب در نتیجه دگرگونی‌های نظری و عملی صورت گرفته در گفتمان پست‌مدرنیسم، دولت در کلیت و در عناصر خود، در مقایسه با گفتمان مدرنیته دچار دگرگونی‌های بسیاری شده است.

واژگان کلیدی:

پست‌مدرنیسم، جمعیت، حاکمیت، حکومت، دولت، سرزمین، گفتمان، مدرنیته

مقدمه

پدیده دولت دشوارترین مفهوم مطالعاتی در سیاست است (افضلی، ۱۳۸۶، ص ۱۵). دولت پیچیده‌ترین، بغرنج‌ترین و بزرگ‌ترین نهاد سیاسی عصر ما است (ابوالحمد، ۱۳۵۸، ص ۱۱۵). این مفهوم در تکامل تاریخی خود مراحل مختلفی را از سر گذرانده است، اما دولت جدید، نخستین بار در اروپای سده پانزدهم و شانزدهم پدیدار شد و در شکل نظام حکمرانی متمرکزی موفق گردید همه نهادها و گروه‌های روحانی و دنیایی را تابع خود کند (هیوود، ۱۳۸۳، ص ۱۱۶)؛ سرانجام معاهده وستفاليا در سال ۱۶۴۸م آخرین حلقه از اندام‌واره دولت را تکمیل و سرآغاز دولت مدرن را اعلام کرد (افضلی، ۱۳۸۶، ص ۳۶). دولت‌ها با ویژگی دارا بودن حاکمیت بر یک قلمرو و مردمشان، واحدهای سیاسی اولیه جهان مدرن هستند که با همدیگر نظام بین‌دولتی را تشکیل می‌دهند و عنصر حاکمیت باعث می‌شود که دولت از دیگر سازمان‌های فضایی متمایز باشد (Taylor & Flint, 2000: 375).

آنچه که ما امروزه دولت می‌نامیم، بیشتر منظور دولت مدرن است. دولت مدرن محصول فرایند مدرنیته است. این فرایند از نظر شناخت‌شناسی به منزله جدایی سوژه (شناسا)^۱ از اُبژه (شناسه)^۲، و از نظر سیاسی با تفکیک میان عرصه عمومی و عرصه خصوصی، و میان شهروند و فرد مشخص می‌شود. از این رو صفات «پیش مدرن» و «مدرن» معنای تاریخ‌شمارانه ندارند، بلکه ساختار دولت را معین می‌کنند (باریه، ۱۳۸۳، صص ۱۹-۱۶). این در حالی است که امروزه با پدید آمدن واژه‌های چالش‌برانگیز دیگری از جمله «پست مدرن»، «دولت پست مدرن»، «جهانی‌شدن» و سایر موضوعات مرتبط با آن‌ها، مسائل مربوط به دولت ابهام، پیچیدگی و نسبی‌ی بیش از پیش به خود گرفته‌اند.

مسئله اصلی

همانند خود دولت، ابزارهای شناخت آن نیز دچار دگرگونی شده است. در دوره مدرن، دولت نیز همانند دیگر پدیده‌های اجتماعی به وسیله بازوی علمی مدرنیته، یعنی پوزیتیویسم، مطالعه می‌شود. روش پوزیتیویسم که در فارسی «اثبات‌گرا» ترجمه شده، در قرن هفدهم میلادی تکوین و گسترش یافته و سعی داشته است که عقلانیت وابسته به تجربه را که پیش از آن در علوم تجربی موفقیت کسب کرده بود، در علوم اجتماعی نیز به کار بندد. براساس این دیدگاه، واقعیتی - در اینجا دولت - در دنیای خارج وجود دارد که عقل با به کار بردن روش‌های علمی و تجربی می‌تواند آن را بشناسد. نخست از درون این دیدگاه بود که علوم انسانی و اجتماعی

1. subject.

2. object.

مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد، جغرافیای انسانی، علم سیاست و غیره به‌وجود آمد (افضلی و کیانی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۴).

اما رهیافت‌های پست‌مدرن با مطرح نمودن فرااثبات‌گرایی در برابر اثبات‌گرایی، بر نقش گفتمان تأکید کردند. از دیدگاه گرایش‌های متأخر، گفتمان کلیتی را تشکیل می‌دهد که تمام امور و پدیده‌های اجتماعی را می‌توان از دریچه آن ارزیابی کرد. به‌عبارت دیگر، رویدادها و پدیده‌های اجتماعی و سیاسی در خلأ صورت نمی‌گیرند، بلکه در داخل نظام معنایی خاصی صورت می‌پذیرند (معینی علمداری، ۱۳۸۵، صص ۱۵۶-۱۵۵) که این نظام معنایی، همان گفتمان است. از دیدگاه رهیافت‌های پست‌مدرن و شناخت‌شناسی تفسیری و روش‌شناسی هرمنوتیک و گفتمانی آن‌ها، پدیده‌های واقعی در جهان وجود ندارند، بلکه واقعیت‌ها را گفتمان‌های مختلف می‌سازند.

بر این اساس، خود «مدرن» و «پست‌مدرن» نیز گفتمان و یا مجموعه گفتمان‌هایی هستند که مفاهیم اجتماعی، از جمله دولت را در خود جای می‌دهند. با در نظر گرفتن مدرنیسم و پست‌مدرنیسم به‌عنوان دو گفتمان کلان، باید به این نکته توجه داشت که پست‌مدرنیسم در نظریه و عمل ادراکات و مفاهیم استاندارد و مقبول مدرنیسم را به‌چالش کشیده و تغییر داده است. به‌عبارت دیگر، گسست گفتمانی رخ داده است. حال باید دید دولت، به‌عنوان هسته اصلی علوم سیاسی و به‌شکلی عام‌تر علوم اجتماعی مدرن، در گفتمان سیاسی پست‌مدرن با چه دگرگونی‌هایی روبه‌رو شده است.

بنابراین، مقاله حاضر در پی پاسخ‌دادن به این پرسش اصلی است که برداشت از دولت، در گفتمان‌های سیاسی مدرن و پست‌مدرن چگونه است؟ متناظر با این پرسش اصلی، چهار پرسش فرعی نیز مطرح می‌شود که عبارت‌اند از:

به‌نظر می‌رسد با گسست گفتمانی از مدرن به پست‌مدرن، برداشت از دولت نیز دگرگون شده است. همچنین به‌نظر می‌رسد، درک از سرزمین و کارکرد آن در گفتمان سیاسی مدرن، یکپارچه، اما در گفتمان سیاسی پست‌مدرن، متکثر است. در گفتمان سیاسی پست‌مدرن، ساخت هویت‌ساز ملت دچار چالش شده و ساخت‌های بدیل دیگری پدید آمده‌اند. در گفتمان سیاسی مدرن، حکومت یک نهاد یکپارچه است، اما در گفتمان سیاسی پست‌مدرن، حکومت‌گرایی ترکیبی از عوامل و اعمال است، و بالاخره حاکمیت دولت مدرن، در اثر چرخش‌های نظری و رویدادهای عملی، در گفتمان سیاسی پست‌مدرن دچار چالش شده است.

روش تحقیق

در راستای انطباق هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی، در پژوهش پیش رو از روش تفسیری استفاده، و تلاش کرده‌ایم با مطالعه، برداشت و استنتاج از متون موجود، مفهوم دولت را به صورت تطبیقی از دیدگاه دو گفتمان مدرن و پست‌مدرن مطالعه کنیم. همچنین، شیوه گردآوری مطالب و داده‌ها کتابخانه‌ای است. افزون‌براین، در این پژوهش سعی کرده‌ایم که رویکردی میان‌رشته‌ای اتخاذ کنیم. در همین راستا، با اینکه رویکرد اصلی ما جغرافیایی سیاسی است، اما به شکل گسترده‌ای از منابع رشته‌های دیگر مانند علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی استفاده کرده‌ایم.

درآمدی فلسفی بر دو مفهوم مدرن و پست‌مدرن

گفتمان، گفته یا متن و یا نوشته نیست. بلکه قواعدی است که این مواد را تحت تاثیر قرار می‌دهد. گفتمان به مجموعه باورها و منطق فکری حاکم بر زمان و مکان خاصی اطلاق می‌شود که رفتار بازیگران را تحت تاثیر قرار داده، مفاهیم و معانی در داخل آن بازتولید، تقویت و یا طرد می‌شوند. جهان اجتماعی، ذاتاً بی‌شکل و بی‌محتواست و به وسیله گفتمان‌های مسلط در هر عصری معنا و شکل خاصی می‌گیرد (بشیریه، ۱۳۷۸، ص ۱۱). جهان خارج، ظلماتی است که با نورافکن گفتمان قابل دیدن می‌شود. آنچه ما از این ظلمات می‌بینیم، تصادفی و اتفاقی بوده، به نوع، قوت و جایگاه نورافکن ما بستگی دارد (بشیریه، ۱۳۷۸، ص ۱۴). گستردگی مفهوم گفتمان، به گستردگی زندگی اجتماعی است و هیچ عمل اجتماعی‌ای، بیرون از حیطه عمل گفتمان باقی نمی‌ماند (معینی علمداری، ۱۳۸۵، صص ۱۵۶-۱۵۵).

مدرن و پست‌مدرن

بیشتر عادت کرده‌ایم که واژه‌های «سنت»، «مدرن» و «پست‌مدرن» را به زمان‌شماری و تاریخ ارتباط دهیم. ضمن اذعان به این موضوع که ممکن است ارتباط دادن این واژه‌ها به گاه‌شماری کاملاً نادرست نباشد، در اینجا تلاش می‌کنیم تا نشان دهیم که سخن گفتن از این واژه‌ها سخن گفتن از گفتمان‌هاست.

ریشه‌های اولیه مفهوم مدرن از واژه مودو^۱ گرفته شده که به معنای بازاندیشی در حکمت قدیم برای تأویل‌های جدید است (معینی علمداری، ۱۳۸۵، ص ۱۶۲). واژه مدرن دارای معانی گوناگون است؛ از جمله برای اشاره به دوره خاصی از تاریخ توین‌بی^۲؛ روح آن دوره میل^۳؛ نوعی

1. modo.
2. Twinby.
3. Mill.

اندیشه باری^۱، مقوله‌ای اجتماعی وبر^۲، نوعی رژیم سیاسی پگی^۳؛ نوعی جهان‌بینی میلز^۴؛ پدیده‌ای فرهنگی فدرستون^۵؛ و سرانجام نوعی هنر، رسانه، زیباشناختی یا سبک معماری جنکز^۶ (گیبنز و ریمر، ۱۳۸۱، ص ۲۲-۲۱). شاید میل تعریفی نزدیک‌تر به نظر ما ارائه داده است. شاید منظور میل از روح یک دوره، همان گفتمان است. واژه «مدرن» آنچه را که پس از یک دگرگونی ریشه‌ای رخ نمود توصیف می‌کند. سخن از مدرنیته سخن از منطقی نوینی است؛ منطقی نوینی که انسان پس از عبور از دگرگونی‌های سیاسی، فرهنگی، علمی-صنعتی و اقتصادی، از چهارچوب آن به خود و جهان پیرامونش می‌اندیشد (باریه، ۱۳۸۳، ص ۳۹۱). از دیدگاه سیاسی، ظهور دولت سرزمین‌پایه ویژگی گفتمان مدرن بوده‌است؛ از منظر فرهنگی، رنسانس که در اروپای پس از قرون وسطا آغاز شد؛ از دیدگاه علمی-صنعتی، انقلاب صنعتی؛ و سرانجام از نظر اقتصادی، پیدایش نظام تولید سرمایه‌داری و بازار آزاد را شروع دوران مدرن تلقی می‌کنند (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۱۹). عنصر اصلی پروژه فکری و فلسفی مدرنیسم خردباوری است (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۲۰). مدرنیته یعنی جامعه بخردانه که در آن خرد، یگانه اصل سازماندهی زندگی اجتماعی است. شاید برجسته‌ترین مثال از چنین برداشتی، جمله معروف هگل باشد که می‌گوید: آنچه عقلانی است واقعی، و آنچه واقعی است عقلانی است (شکویی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۵).

در واژه مرکب «پست‌مدرن»، پست^۷ بعضی وقت‌ها به معنای «گسستن از» یا «تداوم و استمرار اجزا و عناصر مدرن آن» یا به مثابه «دیالکتیک گسست و استمرار» استفاده می‌شود. پست همچنین در اشاره به «در تقابل با»، «متفاوت از و متفاوت با» و «در واکنش به» به کار می‌رود. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که پست در ترکیب پست‌مدرن معنای قطعی و بی‌چون‌وچرایبی ندارد (گیبنز و ریمر، ۱۳۸۱، ص ۲۰).

گفتمان پست‌مدرن و به‌همراه آن پست‌مدرنیسم به عنوان نحله‌ای فکری و یا شیوه‌ای از اندیشیدن در اثر دگرگونی در نظریه و عمل به‌وجود آمد. سخن‌گفتن از پست‌مدرنیته، فرض این ادعاست که به‌تازگی جهان نوینی پدیدار گشته که تفاوتش با جهان مدرن به اندازه تفاوت جهان نیوتون و انیشتین با جهان کشاورزان قرون وسطاست. از این دیدگاه، گسستی اساسی در فرهنگ و صنعت و در پی آن‌ها دیگر زمینه‌ها روی داده‌است که یک مرحله پیشین، یعنی مدرنیته و یک مرحله پسین، یعنی پست‌مدرنیته را نمودار می‌سازد (ژانی، ۱۳۸۳، ص ۴۰۲).

-
1. Barry.
 2. Weber.
 3. Peggy.
 4. Mills.
 5. Fetherston.
 6. Jenks.
 7. post.

نخستین جرقه‌های نظری پست‌مدرنیسم با انتقاد از مدرنیته شروع شد. همچنان که ژان فرانسوا لیوتار، یکی از اصلی‌ترین شارحان پست‌مدرنیسم، می‌گوید: باید در تمامی آنچه که از مدرنیسم دریافت کرده‌ایم تردید کنیم (Lyotard, 1984:52). ثوبست‌مدرن‌ها نخستین ایده‌های فکری خود را از کسانی وام گرفتند که خود از درون گفتمان مدرنیته برخاسته، اما در همان حال کاستی‌های مدرنیسم را نیز به‌خوبی برشمرده بودند. در این میان می‌توان به دو متفکر بزرگ قرن بیستم، یعنی مارکس^۱ و نیچه^۲ اشاره کرد. به‌جز این دو، پست‌مدرنیسم سرچشمه‌های فکری متعدد دیگری نیز دارد؛ به‌طور خاص، اندیشمندان پست‌مدرن از نقدهای متافیزیک هایدگر^۳، زبان‌شناسی سوسور^۴، روانکاوی فروید^۵، فلسفه هرمنوتیک گادامر^۶، نقد آدورنو^۷ و هورکهایمر^۸ از عقل ابزاری و اندیشه روشنگری، نظریه ویتگنشتاین^۹ درباره بازی‌های زبانی و شکل‌های زندگی وابسته به آن‌ها، و نظریه تامس کوهن^{۱۰} درباره تحول و تاریخ علم و الگوهای علمی، تأثیر پذیرفتند (حقیقی، ۱۳۷۹، صص ۳۱-۳۲؛ معینی علمداری، ۱۳۸۵، ص ۱۲۹).

به‌لحاظ نظری، ظهور پست‌مدرنیسم نظریه‌های کلان و فراروایت‌هایی را که می‌خواستند پیچیدگی‌های اجتماعی را به تبیین‌های مجرد و منفک فروکاهند، به چالش کشیده است. لیوتار می‌گوید که باید فراروایت‌ها جای خود را به گفتمان‌های سیاسی، روایت‌های محلی و بازی‌های زبانی بدهند (Fairfield, 1994:58).

یافته‌های تحقیق

اصطلاح «دولت» برای نخستین بار در سده‌های شانزدهم و هفدهم در گفتمان سیاسی معرفی شد. تا اوایل قرن هفدهم در اروپا، قدرت سلطنتی تثبیت شد و قدرت متمرکز از طریق نظام اداری مدرن (بروکراسی) و ارتش‌های حرفه‌ای ایجاد گردید تا اراده مسلط دولت اعمال شود (Murray, 2006:171). ماکیاول^{۱۱} غالباً به‌عنوان اولین فردی قلمداد می‌شود که در دست‌نوشته شه‌ریار (The Prince) از مفهوم دولت در اشاره به یک حکومت سرزمینی دارای حاکمیت استفاده کرد (مک‌لین، ۱۳۸۷، ص ۹۱۳).

1. Marx.
2. Nietzsche.
3. Heidegger.
4. Saussur.
5. Freud.
6. Gadamer.
7. Adorno.
8. Horkheimer.
9. Wittgenstein.
10. Cohen.
11. Machiavelli.

«یک دولت، کشور^۱ مستقلی است که از قلمرو مشخص و شهروندانی احاطه شده به وسیله حکومت فرمانروایی که وفاداریشان را طلب می‌کند، تشکیل شده است» (Glassner & Fahrer, 2004:31) و فرهنگ لغات جغرافیای انسانی (۲۰۰۹) دولت را به این ترتیب تعریف می‌کند: «مجموعه متمرکزی از مؤسسات که اعمال قدرت و توانایی حکومت کردن بر روی یک سرزمین را تسهیل می‌کنند» (Gregory, Johnson, Watts, Pratt, and Whatmore, 2009:22). با نگاهی کوتاه به تعریف‌های داده شده و موارد فراوان مشابه آنها، به این موضوع پی می‌بریم که تمامی این تعریف‌ها دارای عناصر مشترکی هستند. این‌ها همان عناصر بنیادین تشکیل دهنده دولت بوده که عبارت‌اند از: سرزمین یا فضای جغرافیایی، جمعیت یا گروه انسانی ساکن در آن سرزمین، حکومت یا بازوی اجرایی دولت و حاکمیت یا بالاترین قدرت فرمانروا. با عقب‌نشینی نظام‌های حکومتی دودمانی غیرسرزمینی و انتقال حاکمیت از شخص حاکم به جمعیت‌های ملی مجزا، دولت سرزمینی، به شکلی که برای نظریه‌ی سیاسی معاصر شناخته شده است، نخست در اروپای مدرن اولیه گسترش یافت (Kuus & Agnew, 2008: 100). صلح وستفالی که در سال ۱۶۴۸م به جنگ سی‌ساله پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها خاتمه داد، نقطه عطفی در تکامل دولت بود. این صلح با کاستن از قدرت امپراتوری مقدس روم و تقویت دولت‌های درحال‌ظهور، دولت سرزمینی را به جای شخص حاکم، سنگ بنای نظام سیاسی مدرن ما قرار داد (Glassner & Fahrer, 2004: 53). برای اولین بار در معاهده وستفالی بود که دولت سرزمینی به رسمیت شناخته شده و سرزمین اساس سلسله مراتب قدرت را تشکیل داد (میرحیدر، ۱۳۸۴، ص ۳۸).

اگرچه از دیدگاه گفتمان مدرن، دولت یک ضرورت و نمادی از عقلانیت بشر است، اما در گفتمان پست‌مدرن، جدا از زیر سؤال رفتن خود عقلانیت به وسیله فیلسوفانی چون نیچه، اساس شکل‌گیری دولت را به حادثه و اتفاق نسبت داده‌اند. دو تن از داناترین اندیشمندان اجتماعی معاصر، امانوئل والرشتاین^۲ و بندیکت اندرسون^۳، به ما یادآوری می‌کنند که اطلس جهان نوین دولت-ملت‌ها، نتیجه تصادفی احتمال و سلسله حوادث است (Krishna, 2003:302). به عبارت دیگر، بزرگترین کانون توجه علوم اجتماعی مدرن در معنای عام کلمه، دولت بود و در تمامی این مطالعات، دولت به عنوان فرض مسلمی انگاشته می‌شد که هیچ‌گونه تردیدی در روایی آن به ذهن خطور نمی‌کرد (والرشتاین، ۱۳۷۷، ص ۱۷۰). اما بنابر دیدگاه گفتمانی پست‌مدرن، هر گفتمانی در هر حوزه‌ای چیزهایی را حفظ و چیزهای دیگری را حذف می‌کند

1. country.
2. Wallerstein.
3. Anderson.

(بشیریه، ۱۳۷۸، ص ۱۱۷). در زمینه سیاسی و سازماندهی فضایی رفتار جمعی انسان نیز گفتمان مدرن دولت را حفظ و اشکال دیگر را حذف کرد.

برخلاف برداشت مدرن، برتری دولت داده‌ای فراتاریخی نیست، بلکه سازه‌ای تاریخی و وابسته به مناطق ویژه‌ای از جهان است (Agnew & Corbridge, 1995: 5, Kuus & Agnew, 2008: 97). در اروپای پس از جنگ‌های مذهبی، مسئله سیاسی و حیاتی روز، نظم و ثبات یا فقدان آن بود. بنابراین دولت‌های سرزمینی به‌عنوان راه‌حل مشکل امنیت ظهور کردند (Taylor & Flint, 2000: 157). طبق این ایده، اگر جنگ‌های مذهبی باعث تقویت گفتمان نظم و امنیت نمی‌شد، شاید نیاز به بنیان‌گذاری چنین نهادی نیز احساس نمی‌شد و چه‌بسا شکل دیگری از سازماندهی سیاسی فضا را شاهد می‌بودیم. در واقع، درحالی که اغلب آثار کلاسیک بر تجلی قدرت متمرکز و بی‌چون‌وچرای دولت تأکید می‌کنند، مجموعه رویه‌رشد آثار انتقادی، حکومت‌گرایی و پراکنده‌بودن قدرت را برجسته می‌سازند (Silvey Olson & Truelove, 2008: 485). امروزه ادراک‌های ساده درباره دولت‌های مدرن بارها به‌شکل «پست‌مدرن» به‌چالش کشیده می‌شوند (Dalby, 2003: 441-440).

از دیدگاه عملی، در گفتمان سیاسی پست‌مدرن، نظام حکومتی‌ای که اساس آن بر سرزمینی‌بودن سیاست و مرزهای رسمی باشد، به‌وسیله فرایندهایی که به اشکال فراملی حکومت انجامیده، به‌چالش کشیده شده است (Hakli, 2008: 476). امروزه، دولت از بالا به پایین به‌وسیله جهانی‌شدن و مناطق جهانی^۱ مانند اتحادیه اروپا^۲ و از پایین به بالا به‌وسیله ناحیه‌های داخل کشور و شهرها، دوباره مقیاس‌بندی^۳ می‌شود (Kofman, 2003: 397). به‌بیان‌دیگر، دولت‌ها در حد فاصل فرایندهای داخلی و جهانی، ساخته و دوباره بازسازی می‌شوند (Agnew & Corbridge, 1995: 16-17). باین‌حال ممکن نیست که دولت به‌عنوان یک هیئت سیاسی از صحنه محو شود، اما با توجه به افزایش جریان‌های اجتماعی و سیاسی فراملی و تقاضاهای توده مردم، از قدرتش کاسته خواهد شد (Murray, 2006: 18).

بعد جغرافیایی دولت؛ سرزمین

ریشه واژه سرزمین از لاتین گرفته شده و در اصل برای حوزه اطراف یک شهر به‌کار می‌رفت که شهر بر آن حق نظارت داشت (Taylor & Flint, 2000: 156). اما امروزه، آن‌قدر از این واژه برای معرفی قلمرو دولت سرزمینی استفاده شده که طی زمان این معنا به معنای نخست مستفاد

-
1. world regions.
 2. European Union.
 3. re-scaling.

از واژه سرزمین تبدیل شده است (میرحیدر، ۱۳۸۵، ص ۴). از جنبه جغرافیایی، دولت نهادی است سرزمینی، که بدون سرزمین وجود خارجی ندارد (میرحیدر، ۱۳۸۴، ص ۱۲). از دیدگاه تاریخی، اهمیت سرزمین برای دولت مدرن در این نکته کلیدی نهفته است که آغاز سرزمین در واقع آغاز دولت مدرن بود. بر اساس معاهده وستفالیا، مبنای حاکمیت دولت‌ها بر سرزمین قرار گرفت و نتیجه آن، اولین «نقشه سیاسی جهان» بود (Taylor & Flint, 2000: 156). از دیدگاه گفتمان سیاسی مدرن، دولت به صورت ذاتی بر روی یک قلمرو مشخص متمرکز شده است که اقتدارش بر روی آن گسترش می‌یابد. قلمروسازی خاص دولت و برای عملکرد آن ضروری است (Paasi, 2003: 115). همچنین در گفتمان مدرن، پیوند میان دولت، سرزمین و حاکمیت آن‌چنان مسلط بوده که می‌توان از یک «تله سرزمینی»^۱ سخن گفت که به معنای یک دریافت دولت‌محور از قلمروسازی است (Paasi, 2003: 117).

افزون بر حاکمیت، سرزمین پیوندی ناگسستنی با هویت داشته است؛ به گونه‌ای که در زمینه دولت-ملت‌ها، سرزمین و هویت همواره یکدیگر را تقویت کرده‌اند. از این دیدگاه، قلمروهای ملی به عنوان سکویی نسبتاً پایدار برای تولید و بازتولید هویت‌های ملی عمل کرده‌اند (Dodds, 2007: 94). در واقع، وجود هیچ ملتی بدون سرزمین خاص آن متصور نیست و تاریخ هر ملت در سرزمین منحصر به فرد آن ملت قابل درک است (جونز، وودز، ۱۳۸۶، ص ۱۶۶) به عبارت بهتر، دریافت ملی‌گرایانه از یک هویت سرزمینی، به یک احساس خاص‌گرایی ملی تبدیل شده که در آن خاک نیاکان مکانی است که تنها به اعضای ملت تعلق دارد و سرنوشت تاریخی ملت می‌تواند رقم بخورد، و ملی‌گرایی به معادل اصلی قلمروسازی ملی تبدیل شده است (Kolossoff, 2003: 226).

جدای از مشاجره‌های آکادمیک که از بی‌اعتبار و یا دست‌کم کم‌رنگ شدن نقش سرزمین از یک‌سو، و حفظ اعتبار و اهمیت آن از سوی دیگر، سخن می‌گویند، دگرگونی‌های گفتمان پست‌مدرن باعث شده است که اندیشمندان بر یک نکته تفاهم داشته باشند و آن این است که مفهوم سرزمین با گذشته بسیار تفاوت دارد (میرحیدر، ۱۳۸۵، ص ۲). امروزه پیوند میان قدرت حاکم دولت و سرزمین دچار گسست شده است (Murray, 2006: 36). حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر حاکی از آن است که مرزها و قلمروها که بسیاری فکر می‌کردند تقریباً جنبه‌ای دائمی از زندگی روزمره هستند، متلاشی شده‌اند (Luke, 2003: 232). جهان در حال تبدیل شدن به جامعه مشترکی است که در آن، مکان دیگر نمی‌تواند یک ملت و شهروندان را از اتفاقات و حوادثی ایمن نگه‌دارد که در کشورهای دیگر یا حتی در مناطق دیگر رخ می‌دهند (گیبیز و ریمر، ۱۳۸۱، ص ۵۰). چنین موضوعی موجب بروز دیدگاه جدیدی به نام «نظریه عدم‌پاسخگویی

1. territorial trap.

سرزمینی^۱ شده است. این نظریه بیان می‌کند که رخدادهایی که دولت برای دستیابی به اهدافش نیازمند اعمال کنترل بر آنهاست، به‌طور روزافزونی از کنترل او خارج می‌شوند (Cox, 2002: 329).

قلمروسازی در گفتمان پست‌مدرن برخلاف گفتمان مدرن، یکپارچه و تمامیت‌انگاره نیست، بلکه بازیگران بی‌شمار دیگری غیر از دولت‌ها نیز در امر قلمروسازی دخیل بوده و قلمروسازی دولت به‌وسیله این بازیگران که از عرض مرزهای سرزمین‌های رسمی دولت‌ها عبور کرده یا آنها را زیر سؤال می‌برند، به چالش کشیده شده است. جنبش‌هایی که با هدف رهایی زنان، حقوق بشر یا مسائل زیست‌محیطی تشکیل شده‌اند، با عبور از عرض مرزهای سرزمینی موجود فضای اجتماعی فراملی جدیدی را تشکیل می‌دهند.

همچنین امروزه جریان‌های آزاد سرمایه، انسان و اندیشه و عبور آسان‌تر آنها از مرزهای سرزمینی باعث شده است که اندیشمندان واژه جدیدی به نام قلمروزدایی^۲ را مطرح کنند. قلمروزدایی فرایندی جاری است که ماهیت دولت-محور فضای سیاسی مدرن را تغییر می‌دهد (Hakli, 2008: 477). با این تفسیر، در گفتمان سیاسی پست‌مدرن، فرایندهای قلمروسازی و قلمروزدایی به‌طور هم‌زمان جریان دارند (Murray, 2006: 226-227).

بعد اجتماعی دولت؛ جمعیت

جمعیت بعد دیگر جغرافیای سیاسی دولت را تشکیل می‌دهد و بدون وجود آن دولت مفهومی ندارد (میرحیدر، ۱۳۸۴، ص ۱۳). دولت نهادی انسانی است که به‌وسیله مردم ایجاد می‌شود تا برخی از نیازهایشان را تأمین کند (Glassner & Fahrner, 2004: 31). چنین مردمی در حالت ایدئال خود ملت فرض می‌شوند (میرحیدر، ۱۳۸۴، ص ۱۲۴) به این ترتیب دولت مدرن به فاصله تقریباً یک قرن از پیدایش، با واقعیتی به نام ملت روبه‌رو شد. این زمانی بود که با اعلام اصل ملیت‌ها، به این موضوع توجه شد که هر ملت به‌طور طبیعی گرایش به تشکیل دولتی مستقل دارد (باربیه، ۱۳۸۳، ص ۲۱۱). با این تفسیر، ما عادت کردیم که جمعیت معطوف به دولت را به صورت ملت درک کنیم و این ادراک پایه‌ای شد برای ابداع واژه مرکب دولت-ملت.

همچنین، ملت کارکردی هویتی داشته و بیانگر هویتی جمعی است. اما باید توجه داشت که هویت نسبی است؛ یعنی دانستن اینکه ما چه کسی هستیم، به‌طور ضمنی به آگاهی از اینکه ما چه کسی نیستیم نیز اشاره دارد؛ به این ترتیب، وجود «من» در برابر «تو»، و یا «ما» در برابر

1. territorial non-correspondence.
2. deterritorialization.

«آنها» معنا پیدا می‌کند. در گفتمان مدرن بارزترین شکل این هویت جمعی، ملت است (Penrose & Mole, 2008: 276).

هرچند که فاکتورهای ملت بودن از جایی به جای دیگر متفاوت بوده، هیچ نظریه جامع و مانعی درباره ملت وجود ندارد. اما از دیدگاه کارکردی، هویتی به نام ملت و در پی آن گفتمان ملی‌گرا توانست به شکل‌های گوناگون و به بهانه‌های گاه بسیار متفاوت، افراد را به هم نزدیک کند. به این ترتیب، مردم نواحی مختلف یک کشور توانستند احساس کنند که به یک اجتماع واحد تعلق دارند؛ حتی اگر یکدیگر را نبینند (گینز و ریمر، ۱۳۸۱، ص ۶۰). ایدئولوژی ملی‌گرایی با وجود همه کاستی‌هایش، بیشتر مردم را متقاعد کرده است که اعضای یک ملت هستند و به وسیله دولت نمایندگی و محافظت می‌شوند، یا اینکه شایسته به دست آوردن چنین دولتی هستند (Penrose & Mole, 2008: 279).

آنچه را که گفتمان مدرن تلاش داشت با همه تناقض‌ها و کاستی‌هایش به عنوان ملت شناسایی کند، گفتمان پست‌مدرن با فردگرایی بی‌نهایت و ارزش‌گذاری فوق‌العاده برای تکثر، به تمامی برباد داده است. در گفتمان پست‌مدرن آزادی فردی از ارزش‌های جمعی برتر است؛ در حالی که از دید غالب ملی‌گرایان، ملت هم بر فرد و هم بر دولت برتری دارد و حقوقش از حقوق فردی بالاتر است (باریه، ۱۳۸۳، ص ۲۳۰). برداشت توتالیتر گفتمان مدرنیته، انسان‌ها را به عنوان ملت در نظر گرفته و بر تشابهاتشان تأکید کرده است. اما در گفتمان پست‌مدرنیسم، با فروپاشی قدرت متمرکز دولت، امکان فردگرایی و توجه به تفاوت‌ها و در نتیجه هویت‌های خردتر فراهم شد (بشیریه، ۱۳۷۸، ص ۱۳۰). دیگر گردآوردن افراد از سنین، جنسیت‌ها، طبقات و حتی قومیت‌های گوناگون - آن‌چنان‌که در گفتمان مدرن انجام می‌شد - در یک جامعه همگن و هم‌نوا در قالب یک ملت بسیار دشوار - اگر نه غیرممکن - شده است (ژانی‌یر، ۱۳۸۳، ص ۴۰۱)؛ زیرا بر اساس تساهل پست‌مدرنی، از هیچ گروهی نمی‌توان انتظار داشت تا باورها و اعمال گروه‌های دیگر را بپذیرد، با آنها توافق و یا از آنها حمایت کند (گینز و ریمر، ۱۳۸۱، ص ۲۰۷).

هیچ‌گونه نظریه و توجیه کاملی درباره ملی‌گرایی وجود ندارد (وینست، ۱۳۸۷، صص ۵۴-۵۲)؛ به همین دلیل واکر کانر^۱ پرسش دولت - ملت را از «یک ملت چیست؟» به «یک ملت چه زمانی هست؟» تغییر داده است، زیرا همچنان که او اظهار می‌کند، «چالش برانگیز است که آیا ملت بودن حتی به دست آمده است؟!». از این دیدگاه، با اینکه غالباً چنین فرض می‌شود که ملت‌ها گروه‌بندی‌هایی طبیعی هستند، اما واقعیت کاملاً با آنچه ادعا می‌شود تفاوت دارد و ملت‌ها در یک فرایند مداوم، تولید و بازتولید می‌شوند (Norton, 2007: 302). اصلاح پرسش ملت بودن

به وسیله کانر سرآغازی برای یک تحلیل انتقادی از دولت- ملت‌ها فراهم می‌کند (Shapiro, 2003: 277).

از اموری که باعث تردید در دسته‌بندی هویتی کلان ملت شد، نفی فراروایت‌ها برای توصیف پدیده‌های اجتماعی و توجه به روایت‌های خرد، و استقلال و تفاوت آن‌ها از هم، از جانب متفکران پست‌مدرن بود. در گفتمان پست‌مدرنیته مردم نیازهای متفاوتی دارند و با آن‌ها نمی‌توان شبیه به گروهی همگن رفتار کرد (گینز و ریمر، ۱۳۸۱، ص ۴۳)؛ درعین حال، دریافت پست‌مدرن از هویت، به حاشیه‌ها، مرزها^۱ و جریان‌ها^۲ حساس است (Dalby, 1998: 298). جریان‌های پست‌مدرنیته به بازاندیشی درباره نقش دولت- ملت به عنوان واحد «طبیعی» برای احساس تعلق فرهنگی انجامیده است (گینز و ریمر، ۱۳۸۱، ص ۵۵). برخلاف گفتمان مدرن که فاکتورهایی مانند زبان، مذهب و ملیت را شاخص‌های اصلی هویت دانسته و این فاکتورها را به صورت غیرقابل‌تغییر و ازپیش داده در نظر گرفته است؛ در گفتمان پست‌مدرن فاکتورهایی مانند جنسیت، سن، طبقه، مکان و قومیت نقش مهم‌تری ایفا کرده، جایگاه‌های متفاوتی در درون ملت به افراد می‌دهند (Norton:2007: 261, Penrose & Mole, 2008: 278).

بعد سیاسی دولت؛ حکومت

اصطلاح حکومت از ریشه لاتینی گوبرناتیو^۳ به معنای راندن گرفته شده است. این واژه قدیمی‌تر از واژه دولت بوده، گاه هم‌معنا با مفهوم دولت هم به کار برده می‌شود. امروزه حکومت به معنای قوه مجریه کاربرد دارد (وینست، ۱۳۸۷، ص ۵۵). حکومت تشکیلات سیاسی اولیه در یک دولت است که مسئولیت تهیه و اجرای قوانین و سیاست‌ها را به عهده دارد (Taylor & Flint, 2000: 371). در معنای دقیق واژه، حکومت به جنبه اقتداری دولت اشاره می‌کند و گروهی از افرادی را توصیف می‌کند که در یک واحد معین و در یک زمان خاص اقتدار دارند. از آنجا که حکومت بخش جدانشدنی دولت و بازوی اجرایی آن به شمار می‌رود، در گفتمان سیاسی مدرن توجه زیادی به حکومت، فلسفه و ساختار آن شده است. از منظر گفتمان مدرن، تمامی امور جمعی بر اساس خیر و منفعت همگانی استوار است و ملاک تشخیص این منفعت همگانی، عقلانیت است. برای نمونه در «نظریه مکانیک»^۴، حکومت یک فعالیت ضروری برای حفظ نظم در جامعه است و به عنوان یک مکانیسم، یک هدف و یک امر

-
1. margins.
 2. boundaries.
 3. flows.
 4. gubernatio.
 5. Mechanistic Theory.

خواستنی به آن نگرسته می‌شود. حکومت بیان قانون است و قانون کامل‌ترین توصیف عقلانیت است. حکومت با فرمانروایی بر رفتار فردی شهروندان، به جامعه اجازه می‌دهد که در هماهنگی زندگی کند. بدون یک سلسله مراتب قوی اعمال‌شده از سوی حکومت، ممکن است منافع فردی به زیان نفع عمومی، غالب شود (Bevir, 2007: 378-385).

از منظر گفتمان سیاسی مدرن، حکومت تقریباً تمامی امور اجتماعی را در زیر سیطره خود دارد. کاکس می‌گوید: حکومت روابط بین کارفرما و کارمند، شوهران و زنان و والدین و فرزندان را تنظیم کرده، تا جایی پیش می‌رود که حتی به آرامی خود را جایگزین کارفرمایان، والدین و شوهران می‌کند (Cox, 2002: 243). اما به تدریج در اثر دگرگونی در دو حوزه نظری و عملی، ناپایداری و تغییر در چنین وضعی آغاز شد؛ به شکلی که با تردید در قدرت بی‌حصر حکومت و لزوم آن، از دیدگاه نظری، و فعال شدن روزافزون جامعه مدنی و هرآنچه که خارج از حکومت بود، از دیدگاه عملی، حکومت‌ها شروع به تغییر و کوچک شدن کردند.

تقریباً از اواخر دهه ۱۹۸۰، مقررات سیاسی و اقتصادی به طرز رو به گسترشی از حکومت دولت‌محور به سمت حکومتی بر پایه مشارکت چندجانبه متشکل از بخش‌های دولتی، خصوصی و سازمان‌های دولتی و غیردولتی حرکت کرده است (Hakli, 2008: 476). از این تاریخ به بعد، به حکومت به‌عنوان تنها بازیگر نگرسته نمی‌شود، بلکه بیشتر به آن به‌عنوان ترکیبی از عوامل، اعمال و شیوه‌های اندیشیدن نگرسته می‌شود (Huffer, 2007: 390). در گفتمان پست‌مدرن، حکومت نه برخاسته از عقلانیت جمعی است و نه یک نهاد یکپارچه که قدرت را در انحصار خود داشته باشد. با استناد به روندهای سیاسی-اقتصادی سه دهه اخیر؛ یعنی جهانی شدن، اتحاد چندملیتی، پایان جنگ سرد، و دوباره مقیاس‌بندی فراگیر مرتبط با تضعیف دولت-ملت، شاید معقول باشد که از ایجاد دگرگونی اساسی در چگونگی نهاد حکومت، یعنی تحول از حکومت به‌عنوان یک نهاد ثابت، به حکومت‌کردن به‌عنوان عملی سیال، نام ببریم (Hakli, 2008: 476). این همان چیزی است که فوکو آن را حکومت‌گرایی^۱ می‌نامد. برای فوکو، حکومت یک شکل پراکنده از قدرت است، که نه از دولت سرچشمه می‌گیرد و نه به آن محدود می‌شود. از نقطه نظر حکومت‌گرایانه، حکومت یک مجموعه ناهمگون، تصادفی و ناپایدار، متعارض و همگرا از مؤسسات، قواعد، اعمال و فنون فرمانروایی بوده، اعمال قدرت نه خودبه‌خود است، نه هماهنگ و نه در راستای پیشبرد «منافع» عموم صورت می‌گیرد (Huxley, 2008: 132).

1. governmentality.

بعد حقوقی دولت؛ حاکمیت

حاکمیت از واژه لاتین سوپرانوس^۱ به معنای برتر، گرفته شده (عالم، ۱۳۷۳، ص ۲۴۵) و عبارت است از بالاترین مرجعی که هیچ مافوقی را به رسمیت نشناخته، هیچ مرجعی قانونی در ورای آن وجود ندارد (مور، ۱۳۷۹، ص ۸۴). دولت به وسیله در اختیار داشتن حاکمیت تعریف می شود. یعنی ممکن است دیگر سازماندهی های انسانی نیز ویژگی هایی مانند دولت داشته باشند، اما این حاکمیت است که دولت را از تمام اشکال دیگر سازماندهی انسانی متمایز کرده (Taylor & Flint, 2000: 172, Agnew, 2003: 53) و اصل حاکمیت به بخشی غیرقابل تردید از دریافت ما از مفهوم دولت بدل شده است (Bonura, 1998: 98). حاکمیت در امپراتوری روم، به آمریت امپراتور بر امپراتوری مربوط بوده و هیچ گونه پیوند سرزمینی نداشته است (Taylor & Flint, 2000: 156). اما پس از پشت سر گذاشتن تحولات و ستفالیایی در گفتمان سیاسی مدرن، حاکمیت سرزمینی شد.

روی این موضوع که یک دولت «حاکم» است یا «دارای حاکمیت» است، توافق عمومی وجود دارد؛ اما روی اینکه چه چیزی حاکمیت را تشکیل می دهد، توافقی وجود ندارد (Glassner & Fahrner, 2004: 32). چنین اختلاف نظری از منظر گفتمان سیاسی مدرن نیز محل بحث و گفتگوی بسیاری است. حال با پدید آمدن دگرگونی های روشی و عملی، چالش های بیشتری نیز بر سر این موضوع پدیدار شده است.

از یک سو از دیدگاه نظری، به گمان متفکران پست مدرن، خردباوری مدرن و ادعاهای جهان شمول آن نه تنها توجیه مناسبی برای حاکمیت ایجاد نمی کند، بلکه ایدئولوژی مناسبی را برای نظام های سیاسی توتالیتر فراهم می کند (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۲۹). از سوی دیگر از دیدگاه عملی، میان سال های ۱۹۷۰-۱۹۵۰م دولت ها در تنظیم اقتصادهای ملی کاملاً کارآمد بوده اند، اما از حدود ۱۹۷۰ به تدریج تحت تأثیر جهانی شدن، از تأثیرگذاری این سیاست ها کاسته شده است (Cox, 2002: 329). در طول پانزده سال گذشته جریان پر قدرتی برای انتقال برخی کارکردهای دولت به بازار وجود داشته است. دولت ها دارایی های خود را فروخته اند و صنایع غیرملی شده اند (Cox, 2002: 244)؛ در نتیجه در دوره جهانی شدن، حاکمیت کشورها محدود شده است، زیرا جهانی شدن اقتصادی، امکانات مدیریت اقتصادی دولت ها را محدود کرده است (Dalby, 1998: 303). همچنین با بازیگری بیشتر و مؤثرتر عواملان فرهنگی غیردولتی مانند اینترنت و تلویزیون های ماهواره ای، مدیریت جریان اطلاعات برای دولت ها به مراتب سخت تر شده است. تکنولوژی های اطلاعاتی جدید باعث تضعیف فرامین یک سویه و نظارت بوروکراتیک از بالا به پایین شده است (کاستلز، ۱۳۸۵، ص ۳۵۷).

1. superanus.

در گفتمان سیاسی پست‌مدرنیته، در اثر وابستگی‌های متقابل و واگذاری برخی از اختیارات سابق دولت‌ها به بازیگران جدید، از صلابت حاکمیت دولت‌ها کاسته شده است (Agnew & Corbridge, 1995: 5). شاید بتوان فهرستی از مشکلات پیش روی بشریت را ارائه کرد که از حاکمیت دولت‌های سرزمینی فراتر می‌رود؛ مشکلاتی از قبیل بحران زیست‌محیطی، تروریسم، بیماری، مشکل جمعیت و مهاجرت و بیشتر شدن شکاف بین ثروتمندان و فقرا. با وابستگی متقابل اقتصادی روبه افزایش جهان، حاکمیت ملی به تدریج اما به‌طور مداوم قربانی ثروت می‌شود (Taylor & Flint, 2000: 188).

جدول ۱. دگرگونی برداشت از عناصر دولت در گفتمان‌های سیاسی مدرنیته و پست‌مدرنیسم

گفتمان عناصر	مدرنیته	پست‌مدرنیسم
سرزمین	- میزبان قلمروسازی دولت است - تفکیک‌کننده داخل از خارج است - تولیدکننده و محافظ هویت ملی است - ظرفی ثابت برای دولت است	- هم‌زمان میزبان قلمروسازی و قلمروزدایی است - نمی‌تواند داخل را از خارج کاملاً تفکیک کند - میزبان هویت‌های متفاوت است - در برابر خواسته‌های متفاوت دولت، متغیر است
جمعیت	- جمعیت کلیتی است منسجم به نام ملت - تمامیت‌انگاری هویت - کم‌توجهی به هویت‌های غیرملی - ارائه نظریات حول محور ملت - استفاده از افسانه‌ها، نمادها، احساسات، و تاریخ برای ساختن ملت	- تردید در فراروایت ملت و اعتقاد به برساخته بودن آن - بازاندیشی در دولت-ملت به‌عنوان واحد طبیعی احساس تعلق فرهنگی - توجه به تکثر و دیگر دسته‌بندی‌های هویت مانند سن، جنس، جنسیت، طبقه و تجارب فردی - بی‌علاقگی نسبت به سیاست رسمی
حکومت	- حکومت نهادی ثابت است - گروهی از افراد است که قدرت دارند - قدرت در نهادهای دولتی متمرکز است - عقلانی بوده و براساس خیر عمومی استوار است	- حکومت‌کردن عملی سیال است (حکومت‌گرایی) - مجموعه‌ای از نهادهای دولتی و غیردولتی است - قدرت در نهادهای دولتی و غیردولتی پراکنده است - غیرعقلانی، ناهمگون، تصادفی و ناپایدار بوده و براساس خیر عمومی استوار نیست

- بر ساخته‌ای اجتماعی است	- حق طبیعی دولت است
- به وسیله بازیگران فراملی و فراملی محدود شده است	- متمایزکننده دولت از دیگر اشکال سازماندهی انسانی است
- به وسیله تکنولوژی‌های ارتباطاتی و اطلاعاتی با چالش روبه‌رو شده است	- اساس مفاهیمی مانند قدرت، اقتدار و اجتماع است
- استقلال کامل از کنترل خارجی بی‌معنی است	- به معنای استقلال کامل از کنترل خارجی است

حاکمیت

نتیجه

مفهوم دولت نیز مانند دیگر مفاهیم موجود در جغرافیای سیاسی و علوم اجتماعی خصلتی گفتمانی دارد. بر این اساس، دولت ماهیت ذاتی، ثابت و یکپارچه‌ای را بروز نمی‌دهد، بلکه تفسیر از دولت و عناصر تشکیل‌دهنده آن به این موضوع بستگی دارد که از دیدگاه چه گفتمانی به آن نگریسته شود. «مدرن» و «پست‌مدرن» معرف گفتمان‌هایی هستند که نگرستن از زاویه هر کدام از آنها، ماهیت دولت و عناصر تشکیل‌دهنده آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

از دیدگاه سرزمینی، فارغ از مشاجره‌های آکادمیک که گاه از بی‌اعتبار و یا دست‌کم کم‌رنگ شدن نقش سرزمین از یک‌سو، و حفظ اعتبار و اهمیت آن از سوی دیگر، سخن می‌گویند، مجموعه دگرگونی‌های نظری و عملی در گفتمان پست‌مدرن باعث شده است که اندیشمندان بر روی یک نکته تفاهم داشته باشند، و آن این است که مفهوم سرزمین با گذشته تفاوت بسیاری کرده است. در گفتمان پست‌مدرن، فرایندهای قلمروسازی و قلمروزدایی به صورت هم‌زمان در جریان است. همچنین قلمروسازی خاص دولت نیست و دیگر بازیگران نیز در این فرایند درگیر هستند.

از دیدگاه جمعیتی، در گفتمان پست‌مدرن، برخی از اساسی‌ترین مفروض‌های گفتمان مدرن درباره جمعیت ساکن در دولت، به چالش کشیده شده است. در گفتمان پست‌مدرن، با شخصی شدن و اهمیت یافتن فردیت، افراد علاقه زیادی به شرکت در فعالیت‌های ملی از خود بروز نمی‌دهند، بلکه در عوض، بیشتر به دنبال تنوع، لذت و تجربه‌ی سبک‌های جدید زندگی هستند، تا کسب رضایت در نقش‌های عمومی و فعالیت‌های معطوف به دولت. همچنین افراد در دسته‌بندی‌های هویتی خود تجدیدنظر می‌کنند و به دسته‌بندی‌های هویتی دیگری مانند سن، جنس و قومیت در کنار ملت، توجه بیشتری نشان می‌دهند.

در خصوص حکومت، در گفتمان سیاسی پست‌مدرن، برخلاف گفتمان سیاسی مدرن، به حکومت به‌عنوان تنها بازیگر نگریسته نمی‌شود و حکومت یک نهاد ثابت و یکپارچه نیست، بلکه حکومت‌گرایی به عنوان عملی سیال، مجموعه‌ای از افراد، نهادها، شیوه‌های اندیشیدن و اعمال است که به صورت نامنظم سازماندهی می‌شوند.

در اثر چرخش‌های نظری و رویدادهای عملی، حاکمیت دولت مدرن در گفتمان سیاسی پست‌مدرن دچار چالش شده است. فعالیت‌های اقتصادی مرزهای ملی را درنوردیده، قدرت دولت را تضعیف کرده است؛ در این شرایط، با بازیگری بیشتر و مؤثرتر عوامل فرهنگی غیردولتی مانند پایگاه‌های اینترنتی و تلویزیون‌های ماهواره‌ای، مدیریت جریان اطلاعات برای دولت‌ها به مراتب سخت‌تر شده است. امروزه مشکلاتی در مقیاس‌های گوناگون از محلی تا جهانی به وجود آمده است که دولت‌ها آشکارا برای رویارویی با آن‌ها بسیار بزرگ یا بسیار کوچک هستند؛ مشکلاتی از قبیل بحران زیست‌محیطی، مشکل جمعیت و بیشتر شدن شکاف میان ثروتمندان و فقرا و غیره.

نگریستن به دولت از زاویه گفتمانی، جغرافیای سیاسی را به سوی مطالعه دولت به‌عنوان فرایندی متحول و زمانمند سوق خواهد داد؛ نه به عنوان پدیده‌ای ازلی که تعیین‌کننده جغرافیای دیگر فرایندهای سیاسی و اجتماعی باشد. اکنون تحت تأثیر نفی شالوده‌انگاری پست‌مدرن، کتاب‌ها و مقالات زیادی در جغرافیای سیاسی، ژئوپلتیک و سایر رشته‌های علوم اجتماعی نوشته شده است که پیشنهاد می‌کنند به دولت‌ها به‌عنوان بازیگران یکپارچه و متمرکز نگریسته نشود و سرانجام اینکه، دولت تنها جدیدترین شکل از سازماندهی سیاسی سرزمینی است که در جهان تسلط دارد و هیچ دلیلی وجود ندارد که آخرین آن نیز باشد.

منابع و مأخذ:

(الف) فارسی:

۱. ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۵۸)، مبانی علم سیاست. تهران: دانشگاه تهران.
۲. افضل، رسول (۱۳۸۶)، چستی دولت مدرن. در افضل، رسول (تالیف). دولت مدرن در ایران. قم: دانشگاه مفید.
۳. افضل، رسول. کیانی، وحید (۱۳۸۹)، تبیین جایگاه روش‌های اثباتی و فرااثباتی در جغرافیای سیاسی و ژئوپلتیک. تهران: پژوهش‌های جغرافیای انسانی. شماره ۷۲. تابستان ۱۳۸۹. ۱۲۰-۱۰۳
۴. باریبه، موریس (۱۳۸۳)، مدرنیته سیاسی. ترجمه عبدالوهاب احمدی. تهران: آگه.
۵. بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، دولت و جامعه مدنی (گفتمان‌های جامعه‌شناسی سیاسی). قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۶. جونز، مارتین. جونز، رایس. وودز، مایکل (۱۳۸۶)، مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی. ترجمه زهرا پیشگاهی‌فرد و رسول اکبری. تهران: دانشگاه تهران.
۷. حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹)، گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا. تهران: آگه.
۸. ژانی‌یر، آبل (۱۳۸۳)، مدرنیته چیست؟. در باریبه، موریس. مدرنیته سیاسی. ترجمه عبدالوهاب احمدی.
۹. شکویی، حسین (۱۳۷۸)، اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا (ج ۱). تهران: گیتاشناسی.
۱۰. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)، بنیادهای علم سیاست. تهران: نی.
۱۱. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (قدرت هویت) (ج ۲). ترجمه حسن چاوشیان. تهران: طرح نو.

۱۲. گبینز، جان. آر. ریمر، بو (۱۳۸۱)، *سیاست پست‌مدرنیته*. ترجمه منصور انصاری. تهران: گام نو.
۱۳. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵)، *روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی)*. تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. مک لین، ایان (۱۳۸۷)، *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد*. مترجم حمید احمدی. تهران: میزان.
۱۵. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی*. مترجم: دره میرحیدر. سید یحیی صفوی. تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۱۶. میرحیدر، دره (۱۳۸۴)، *بررسی مفهوم Territoriality و تحول آن از دیدگاه جغرافیای سیاسی*. تهران: فصلنامه ژئوپلیتیک. شماره ۱.
۱۷. میرحیدر، دره (۱۳۸۵)، *تحول مفهوم سرزمین در عصر جهانی‌شدن*. تهران: فصلنامه ژئوپلیتیک. شماره ۲ (پیاپی ۴).
۱۸. هیوود، ا (۱۳۸۳)، *مقدمه نظریه سیاسی*. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: قومس.
۱۹. والرشتاین، امانوئل (۱۳۷۸)، *سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی*. مترجم: پیروز ایزدی. تهران: نشر نی.
۲۰. وینسنت، اندرو (۱۳۸۷)، *نظریه‌های دولت*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.

(ب) خارجی:

21. Agnew, J., and Corbridge, S. (1995), "Mastering Space: Hegemony, Territory, and International Political Economy". London and New York: Routledge.
22. Agnew, J. (2003), "Geopolitics: re-visioning the world politics" (2nd ed). London and New York: Routledge.
23. Bevir, M. (2007), "Encyclopedia of Governance" (vol 1&2). Thousand Oaks: Sage Publications, INC.
24. Bonura, J. C. J. (1998), "The Occulted Geopolitics of Nation and Culture: Situating Political Culture within the Construction of Geopolitical Ontologies". In Toal, G., and Dalby, S; (eds) Rethinking Geopolitics. London and New York: Routledge.
25. Cox, K. R. (2002), "Political Geography: Territory, State, and Society". Oxford: Blackwell Publishers.
26. Dalby, S. (1998), "Geopolitics and Global Security: Culture, Identity, and the 'Pogo' Syndrome". In Toal, G., and Dalby, S; (eds) Rethinking Geopolitics. London and New York: Routledge.
27. Dalby, S. (2003), "Green Geopolitics". In Agnew, J., Mitchel, K., and Toal, G; (eds) A Companion to Political Geography. Singapore: Blackwell Publishers.
28. Dodds, K. (2007), "Geopolitics: a Very Short Introduction". Oxford: Oxford University Press.
29. Fairfield, P. (1994), "Habermas, Lyotard, and Political Discourse". Reason Papers: A Journal of Interdisciplinary Normative Studies. Vol. 19. Fall 1994.
30. Glassner, M. I., Fahrner, C. (2004), "Political Geography" (3rd ed). Hoboken: John Wiley & Sons.
31. Gregory, D., Johnson, R., Pratt, G., Watts, M. J., and Whatmore, S; (eds) (2009), "The Dictionary of Human Geography" (5th ed). West Sussex: John Wiley & Sons.
32. Hakli, J. (2008), "Re-Bordering Spaces". In Cox, K. R., Low, M., and Robinson, J; (eds) The Sage Handbook of Political Geography. London: Sage Publications.
33. Huffer, R. F. (2007), "Governmentality". In Bevir, M., (ed) Encyclopedia of Governance (vol 1). Thousand Oaks: Sage Publications.
34. Huxley, M. (2007), "Geographies of Governmentality". In Crampton, J. W., Ellden, S; (eds) Space Knowledge and Power: Foucault and Geography. Aldershot: Ashgate.
35. Kofman, E. (2003), "Rights and Citizenship". In Agnew, J., Mitchel, K., and Toal, G; (eds) A Companion to Political Geography. Singapore: Blackwell Publishing.
36. Kolossov, V. (2003), "After the Empire: Identities and Territorialities in the Post-Soviet Space". In Agnew, J., Mitchel, K., and Toal, G; (eds) A Companion to Political Geography. Singapore: Blackwell Publishing.
37. Krishna, S. (2003), "Boundaries in Question". In Agnew, J., Mitchel, K., and Toal, G; (eds) A Companion to Political Geography. Singapore: Blackwell Publishing.

38. Kuus, M., Agnew, J. (2008), "Theorizing the State Geographically: Sovereignty, Subjectivity, and Territoriality". In Cox, K. R., Low, M., and Robinson, J; (eds) *The Sage Handbook of Political Geography*. London: Sage Publications.
39. Luke, T. W. (1998), "Running Flat Out on the Road Ahead: Nationality, Sovereignty, and Territoriality in the World of the Information Superhighway". In Toal, G., and Dalby, S; (eds) *Rethinking Geopolitics*. London and New York: Routledge.
40. Lyotard, J. F. (1984), "The Postmodern Condition: A Report on Knowledge". Translated by: Geoff Bennington and Brian Massumi. Manchester: Manchester University Press.
41. Murray, W.E. (2006), "Geographies of Globalization". London and New York: Routledge.
42. Norton, W. (2007), "Human Geography" (6th ed). Oxford: Oxford University Press.
43. Paasi, A. (2003), "Territory". In Agnew, J., Mitchel, K., And Toal, G; (eds) *A Companion to Political Geography*. Singapore: Blackwell Publishing.
44. Penrose, J., Mole, R. C. M., (2008), "Nation-State and National Identity". In Cox, K. R., Low, M., and Robinson, J; (eds) *The Sage Handbook of Political Geography*. London: Sage Publications.
45. Shapiro, M.J., (2003), "Nation-Sates". In Agnew, J., Mitchel, K., and Toal,G; (eds) *A Companion to Political Geography*. Singapore: Blackwell Publishing.
46. Silvey, R., Olson, E. A., and Truelove, Y. (2008), "Transnationalism and (Im)Mobility: the Politics of Border Crossings". In Cox, K. R., Low, M., and Robinson, J; (eds) *The Sage Handbook of Political Geography*. London: Sage Publications.
47. Taylor, P. J., Flint, C. (2000), "Political Geography; World-Economy, Nation-State, and Locality". London; Pearson Education.